

## کتاب

وضعیت ایلام  
در روز نخست جنگ

نخستین روز حمله عراق به ایران در ۳۱ شهریور ماه ۱۳۵۹، هواپیماهای عراقی فرودگاه تهران را زدند و بعد از آن در ارتفاع کم آمدند تا از دره نخجیر به عراق برگردند. به دلیل همین آمادگی حداقلی که ایجاد کرده بودیم، بعضی از این عشایر به طرف هواپیماهایی که در همین ارتفاع کم از داخل دره عبور می کردند، تیراندازی کرده بودند و یکی از این عشایر با تفنگ برنوی خود گلوله‌ای شلیک کرده بود که از شیشه عبور کرده و به گردن خلبان هواپیما خورده بود و هواپیما ساقط شده بود. هواپیمای دیگر هم خواسسته بود هنگام تیراندازی خودش را پایین بکشد، اما چون خیلی پایین آمده بود، به کوه برخورد و سقوط کرده بود. بلافاصله به ما اطلاع دادند که دو فروند هواپیما ساقط شده است. بنی صدر و آقای هاشمی رفسنجانی به ایستگاه رادیو رفته بودند و می خواستند با مردم صحبت کنند و دلداری بدهند و توضیح دهند که چنین اتفاقی افتاده است. تماس گرفتم که ما دو فروند هواپیما را ساقط کردیم، بنی صدر گفت: مسخره کردید، آخر با چه ساقط کردید؟ گفتم یا ام ابرو. گفت مگر می شود هواپیما را با ام ابرو ساقط کرد و بعد گوشی را به آقای هاشمی رفسنجانی داد. به ایشان هم عرض کردم که آقا ما دو فروند هواپیما را ساقط کردیم و جسد خلبان آن هم الان روی زمین افتاده است و لاشه قطعات هواپیما هم وجود دارد. شما به مردم اعلام بفرمایید که ما دو فروند هواپیمای عراق را زده ایم. به ما گفت: مطمئن هستید؟ گفتم: بله مطمئن هستم. اگر به آرشوهای آن زمان رادیو مراجعه کنید، آقای هاشمی در نخستین روز جنگ از قول من گفت که استاندار ایلام اطلاع دادند که رزمندگان ما دو فروند هواپیمای عراقی را ساقط کرده اند.



عراق برای جنگیدن دشت و ارتفاع می خواهد. از زمان اشکانیان هم این طور بود که اشکانیان جلو می رفتند و در همین منطقه عقب نشینی می کردند و به دامنه کوه می آمدند. مهاجمان وقتی وارد دشت می شدند، آنها از کوه مسلط بودند و می زدند لت و پارشان می کردند. در واقع داستان جنگ های اشکانیان از مطالعات تاریخی در ذهن من بود. برای من مهم بود که استان را حفظ کنم. فکر کردم حالا که تهران تصمیم درستی نگرفته است، ما که نباید همین طور دست روی دست بگذاریم. در نهایت سه اتفاق مهم و عجیب افتاد. یکی اینکه حرکت هواپیماهای عراقی شروع شد. آنها از اواخر خرداد ماه ۱۳۵۹ می آمدند و روی پاسگاه رضاآباد، مهران، دهلران و ایلام دور می زدند و می رفتند. ما هر روز به وزارت کشور می گفتیم چند تا هواپیما به حریم هوایی ما تجاوز کردند و رفتند، اما هیچ اقدامی نمی شد



# ساقط کردن دو هواپیمای مهاجم عراقی با برنو!

هواپیماهای عراقی فرودگاه تهران را زدند و بعد از آن در ارتفاع کم آمدند تا از دره نخجیر به عراق برگردند. بعضی از عشایر به طرف هواپیماهایی که در همین ارتفاع کم از داخل دره عبور می کردند، تیراندازی کرده بودند و یکی از این عشایر با تفنگ برنوی خود گلوله‌ای شلیک کرده بود که از شیشه عبور کرده و به گردن خلبان هواپیما خورده بود و هواپیما ساقط شده بود

## گزارش

جلد نخست کتاب «سال های بی حصار»، مجموعه خاطراتی است از اصغر ابراهیمی اصل که از دوران کودکی تا دانشگاه و سپس مسئولیت را در بر می گیرد. تاکنون به دوران تحصیل در داخل و خارج کشور و وضعیت خانوادگی ابراهیمی اصل پرداخته شد و وی توضیحاتی را پیرامون شرایط گذشته خانوادگی خود ارائه کرده است. در این شماره نیز وی درباره مسئولیت خود به عنوان استاندار ایلام در آستانه شروع جنگ تحمیلی و برخی اقدامات برای تجهیز عشایر منطقه برای مقابله احتمالی با تهاجم عراق، سخن گفته است.

## سلاح کردن عشایر

احساس کردم که در این باره غفلتی در کشور وجود دارد و در استان نباید ما از این کار غافل شویم؛ لذا تصمیم گرفتم دو کار را انجام دهم. ابتدا به تهران آمدم و به دیدار آقای رجایی رفتم و جریان را توضیح دادم. آقای رجایی نامه ای نوشت و تعدادی اسلحه های ام یک و برنو گرفتم و مردم را مسلح کردم. یک روز در محل فعلی فرودگاه ایلام که آن زمان محوطه بزرگی بود، عشایر را از طریق سران و معتمدان آنها دعوت کردم؛ مثلاً یک روز ملکشاهی ها، یک روز ارکوزاهی ها، یک روز

شوهان ها و یک روز میش خاص ها را. گفتم شما فرض کنید که به ده و روستای شما حمله شده است. می خواهم تیمی درست کنید و با دشمن مبارزه کنید؛ چون من هیچ کسی را نمی شناسم. تیم های ۱۶-۱۵ نفره، اگر تعداد کمتری بیشتر هم شد، اشکال ندارد. تیم ها که تشکیل شد گفتم حالا اسمی و مشخصات را کامل بنویسید. بعد آیت الله حیدری و حجت الاسلام مروراید و چند تا از اعضای سپاه، اطلاعات سپاه و بچه های حزب اللهی از جمله آقایان محمد کریمی، حسن فجرک، آقای محسن انصاری، علی آزاد، اسماعیل

دیگر بود که دو تا گروه پنج نفره شده بودند. بعد از تشکیل گروه ها، به آنها گفتم که ام یک و برنو کارایی ندارد و ما باید به شما سلاح های بهتری بدهیم. افراد را مسلح کردیم و آنها رسید تحویل اسلحه را امضا کردند. کارت مجوز حمل اسلحه هم به آنها دادم و صورت جلسه کردیم. بعد هم به هر کدام از آنها یک قسمت از پاسگاه های مرزی را برای حفاظت تحویل دادم و در اختیارشان گذاشتم. گفتم به شما حقوق و غذا می دهم و آموزش هم خواهید دید تا مرز را نگه دارید؛ چون پاسگاه های مرزی بسیار ضعیف بودند. وانت ها را گرفتم و به پاسگاه های مرزی دادم. برای بعضی جاها هم قاطر خریدیم و به آنها دادم؛ چون امکان دسترسی را راه خوب وجود نداشت. به بعضی جاها هم تجهیزاتی مثل یخچال، پنکه، میز، پتو، صندلی و ابزار طبخ غذا دادیم و پاسگاه ها را تجهیز و تقویت کردیم. به پاسگاه ها

هم اطلاع دادیم که مطابق با نقشه ای که ارسال می کنیم، استقرار عشایر در اختیار شمامست. این نیروها باید برای تقویت مرز و خود پاسگاه ها به پاسگاه ها کمک کنند. از آقای فخری و برادر ایشان استفاده کردیم و با نظر شهید دکتر چمران و آقای میرسلیم اردوگاهی در سرتاف درست کردیم و در آنجا زندگی در وضعیت سخت، مین گذاری و خنثی کردن مین، پرتاب نارنجک، نحوه استفاده از آرپی چی و تیربار ضد هوایی را به آنها آموزش دادیم و تیم های خوبی برای جنگ پارتیزانی درست کردیم؛ چون اعتقاد این بود که اگر عراق حمله کند، با غفلتی که در تهران هست، چون در آن مدت استان را خوب مطالعه کرده بودم، اگر دو کار انجام بشود استان از دست می رود: یکی اینکه پل دوویرج را بزنند و دیگر اینکه تونل رنو را منفجر کنند. در واقع راه ارتباطی استان قطع می شود و اگر دامنه های کبیر کوه با